



نقش نخبگان سیاسی در توسعه سیاسی ایران

(۱۳۵۷ - ۱۳۳۲)

صادق زیباکلام^۱

مهرداد صبوحی^۲

علی بهرامی^۳

حسن رنجبر کهن^۴

چکیده

نخبگان سیاسی در کشورهای اقتدارگرا و نیمه اقتدارگرا که ابزارهای اعمال قدرت را اغلب به صورتی کامل و متداوم در اختیار دارند می توانند نقشی محوری در مسیر توسعه یا عدم توسعه سیاسی در این دسته از کشورها ایفا نمایند. در این راستا بررسی چگونگی ایفای این نقش مهم در تاریخ معاصر ایران و بویژه در دوره پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که با افزایش قدرت نهاد سلطنت همراه بود تا انقلاب اسلامی، از اهمیت بسیاری به جهت کمک به شناخت عوامل تاثیرگذار در روند عدم پیشرفت یا پیشرفت ناچیز توسعه سیاسی در ایران برخوردار است. مقاله پیش رو این پرسش را مطرح می کند که نخبگان سیاسی در میانه سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ چه نقشی در توسعه سیاسی ایران ایفا نموده اند؟ فرضیه مقاله اینست که نخبگان سیاسی ایران در دوره مذکور از طریق اقداماتی همچون ایجاد قدرت هرمی و سلسله مراتبی، سواستفاده از قدرت و فساد، ممانعت از برگزاری انتخابات آزاد و اعمال تقلب در انتخابات، سرکوب مطبوعات آزاد و مستقل و همچنین سرکوب احزاب و دسته جات مستقل نقشی بازدارنده در مسیر تحقق توسعه سیاسی در ایران ایفا نمودند.

کلید واژه‌ها

نخبگان سیاسی - توسعه سیاسی - مشارکت سیاسی - شاه - نخبگان قوه مجریه - نخبگان قوه مقننه

^۱ استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

^۲ دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران و مدرس علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه پیام نور

^۳ دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد جامعه شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آشتیان

^۴ دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

مقدمه

مفهوم نخبگان سیاسی و همچنین نقشی که این گروه در تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوامع برعهده می‌گیرند، یکی از مهمترین مفاهیم سیاسی است. گائتانو موسکا^۱ از جمله اولین کسانی بود که مفهوم نخبگان را به گستردگی مطرح ساخت. (۱) نظام سیاسی ایران در مقطع مورد بررسی این نوشتار با دیدگاه موسکا که در درون طبقه سیاسی حاکم گروه کوچکتری، یعنی نخبگان سیاسی را متمایز می‌سازد، منطبق‌تر است.

در زمینه توسعه سیاسی نیز تعاریف گوناگونی ارائه شده است. لوسین پای^۲، لازمه توسعه سیاسی را، مشارکت گسترده، افزایش توانایی نظام در پاسخگویی به نیازها و انفکاک و تخصصی شدن ساختارهای جامعه می‌داند. ساموئل هانتینگتون^۳ نیز توسعه سیاسی را براساس نهادمندی، مشارکت سیاسی گسترده و افزایش توان پاسخگویی نظام سیاسی تعریف می‌کند. به طور کلی در این نظریات، مشارکت سیاسی، یکی از ارکان اصلی و تعیین کننده در توسعه سیاسی است و ما آن را به عنوان مولفه ای اصلی برای ارزیابی توسعه سیاسی در دوره مذکور به کار گرفته ایم.

گسترش فضای تملق و چاپلوسی در میان نخبگان و همزمان با آن غرور و خود بزرگ بینی شاه و رشد اقتدارگرایی و رویگردانی وی از سازوکارهای مشارکت سیاسی، ضعف و ناکارآمدی نهادهای مشارکت سیاسی قانونی، همچون احزاب، اتحادیه های کارگری، اصناف و رسانه های گروهی و مسدود شدن مجراهای مشروع مشارکت، به تدریج در سطح نظام سیاسی اقتدارگرایی محمدرضا شاه بحران مشارکت را به وجود آورد. این امر سبب تشدید بحران مشروعیت و زمینه ساز تحولی شد که در سال ۱۳۵۷ محمدرضا شاه و نخبگان سیاسی حاکم را به سمت سقوط کشانید.

چهارچوب نظری

اصطلاح نخبه (Elite) برای اشاره و نامیدن گروه های اجتماعی برتر و دارای جایگاه و منزلت ویژه، مانند فرماندهان نظامی، اشراف زادگان و نظیر آن به کار گرفته می شد. به نوشته فرهنگ انگلیسی آکسفورد، اصطلاح نخبه تا اواخر قرن نوزدهم به طور وسیع متداول نبود، اما پس از طرح نظریات نخبه گرایانه در دهه های آغازین قرن بیستم، کاربرد آن رواج گسترده ای پیدا کرد و عمومیت یافت. (۲)

گائتانو موسکا اولین اندیشمندی است که در مورد نخبگان به نظریه پردازی پرداخت. وی یک تمایز اصولی بین نخبگان و توده ها به وجود آورد. موسکا معتقد است که انسان به تنهایی و بدون کمک طبقه ویژه نمی تواند حکومت کند و بالطبع، تمام مردم هم هیچوقت نمی توانند به حکومت برسند، زیرا نه

^۱ Gaetano mousca

^۲ Lucian pye

^۳ Samuel Huntington

لیاقت، نه علاقه و نه عمل مشترک را برای این مهم دارا می‌باشند. از اینرو موناشری و دمکراسی در عمل امکانپذیر نیست، بلکه همواره یک اقلیتی که حتی از آریستوکرات‌ها هم متمایز است، بر اکثریت حکومت می‌کند. (۳) طبقه حاکم اقلیت سازمان یافته‌ای را تشکیل می‌دهد که قدرت حکومت را در انحصار داشته و از تمام امتیازاتی که قدرت به همراه می‌آورد، برخوردار است. به نظر موسکا، ثروت و لیاقت ملاک‌های مهمی برای عضویت در طبقه سیاسی به شمار می‌روند. موسکا معتقد است که هرگونه دگرگونی و تحول اجتماعی اساساً به اقلیت سازمان یافته مربوط می‌شود و آنان نقش مهمی در این باره ایفا می‌کنند. (۴) در مجموع می‌توان گفت از دیدگاه موسکا، نخبگان سیاسی شامل افراد و شخصیت‌هایی هستند که قدرت سیاسی را اعمال می‌کنند و یا در اعمال قدرت سیاسی نفوذ چشمگیری دارند. وی همچنین معتقد است حرکت تاریخ اساساً تحت تأثیر منافع و ایده‌های نخبگان بر سریر قدرت انجام می‌گیرد و اینان نقش تعیین‌کننده‌ای در تحولات جامعه ایفا می‌نمایند.

در زمینه توسعه سیاسی لوسین پای و ساموئل هانتینگتون از جمله اولین متفکرانی هستند که مقوله توسعه سیاسی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند و متون توسعه سیاسی به میزان قابل توجهی از اندیشه‌های این دو متأثر است. لوسین پای توسعه سیاسی را در هفت گروه طبقه‌بندی نموده است: ۱. توسعه سیاسی شرط سیاسی لازم و اساسی برای توسعه صنعتی و اقتصادی است؛ ۲. توسعه سیاسی عبارت از کارایی بالای حکومت است؛ ۳. توسعه سیاسی عبارت از حاکم شدن الگوی نوین بر الگوی رفتاری سنتی است؛ ۴. توسعه سیاسی عبارت است از افزایش کارایی و ظرفیت نظام برای پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های در حال گسترش مردم است؛ ۵. توسعه سیاسی ایجاد دولت-ملت قوی با کارایی مؤثر در دنیای نوین است؛ ۶. توسعه سیاسی عبارت است از توانایی پایه‌ریزی و شکل‌دادن به بیشترین منابع داخلی در راستای کسب قدرت ملی؛ ۷. توسعه سیاسی به معنی توسعه دمکراتیک است؛ به عبارت دیگر، توسعه سیاسی مساوی است با استقرار دمکراسی. بر این اساس توسعه سیاسی و توسعه یافته بودن دولت، به معنی آزادی بیشتر، حاکمیت مردم و وجود نهادهای آزاد است. (۵)

همچنین به عقیده ساموئل هانتینگتون، درجه اشتراک اجتماعی در یک جامعه پیچیده به نیرو و دامنه نهادهای سیاسی آن بستگی دارد. هانتینگتون توسعه سیاسی را با توجه به نهادمندی، میزان رشد صنعتی و اقتصادی، تحرک اجتماعی و مشارکت سیاسی مورد ارزیابی قرار می‌دهد. (۶) به اعتقاد او، مشارکت مردم در فعالیت‌های سیاسی و سیاسی شدنشان مهمترین عاملی است که یک دولت نوین را از یک دولت سنتی متمایز می‌سازد. به نظر او "بنیادی‌ترین جنبه نوسازی سیاسی، مشارکت سیاسی مردم در سطحی بالاتر از دهکده و شهر، دخالت گروه‌های اجتماعی سراسر جامعه در سیاست، و ساخته و پرداخته شدن نهادهای سیاسی نوین برای سازمان‌دادن این مشارکت است. (۷)

هر دو این نظریه پردازان (پای و هانتینگتون)، یکی از معیارهای اصلی خود را برای ارزیابی توسعه سیاسی در یک کشور، مشارکت سیاسی و توسعه دمکراتیک دانسته‌اند. که این معیار دارای زیر مجموعه‌هایی

همچون: مشارکت سیاسی داوطلبانه مردم، آزادی احزاب، گروه‌ها و انجمن‌های سیاسی و صنفی، آزادی انتخابات، فعالیت آزادانه و بدون سانسور مطبوعات مستقل و رسانه‌های ارتباط جمعی، نظام سیاسی باز و پاسخگو به مردم، آزادی بیان، آزادی اجتماعات مسالمت‌آمیز و... می‌باشد، که برخورد مناسب هر دولتی با این مؤلفه‌ها می‌تواند به پیشرفت توسعه سیاسی در آن کشور بیانجامد.

نخبگان سیاسی رسمی ۱۳۵۷ - ۱۳۳۲

پیدایش و نحوه فعالیت بازیگران رسمی صحنه سیاست معلول شرایط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی درون جامعه‌ای است. نخبگان سیاسی ایران معاصر در حقیقت شامل افرادی می‌شوند که بنا به هر دلیلی در شرایط زمانی و مکانی جامعه سربرافراشته و از نظر سیاسی دارای شأن و قدرت فوق‌العاده‌ای شده‌اند. در پادشاهی‌های منطقه خاورمیانه و از جمله ایران، بر خلاف غرب نفوذ و تاثیرگذاری نخبگان در درجه اول منوط به داشتن ارتباط مستمر و سازمان‌یافته فامیلی با دربار و شخص پادشاه بوده است. "واقعیت بیشتر این کشورها شامل قانونی است که توسط الیگارش (Oligarchy) تعیین شده است. (۸)

۱. شاه - محمدرضا شاه

علیحضرت محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر، آنچنان که این القاب نشان می‌دهد نقطه مرکزی سیاست ایران بود، این شاه شاهان به لحاظ استبداد و خود رأی بودن، می‌تواند در بین هم‌تایان خود شاگرد اول محسوب شود. (۹) این عدم مشورت و خودرأیی و خودپسندی را می‌توان در کلام شاه به وضوح مشاهده نمود: "برای انجام کارها در ایران نیاز به مشورت با دیگران نیست، هیچ‌کس حق ندارد در تصمیمات ما دخالت نماید و در مقابل ما قد علم کند. در این کشور، این منم که حرف آخر را می‌زنم، واقعیتی که فکر می‌کنم بیشتر مردم با خوشحالی می‌پذیرند..." (۱۰)

هرچند که محمدرضا شاه همچون پدرش برای توسعه زیربنایی و اقتصادی کشور قدم‌های استواری برداشت، ولی برای توسعه سیاسی و برقراری دموکراسی در کشور اقدام موثری بروز نداد. در مجموع می‌توان گفت ویژگی‌های ساختار قدرت سیاسی در دوران سلطنت محمدرضا شاه، عبارت بودند از: غیر رسمی بودن سیاست، اعطای مناصب بر اساس میزان اطاعت از شاه و نه شایستگی و لیاقت، وابستگی به ارتش و قدرت سرکوب، متکی بودن به درآمدهای نفتی، بسته بودن فضای سیاسی و در کل وجود ساختار فرهنگ ناسالم سیاسی.

ویژگی‌های نظام سیاسی محمدرضا شاه

حکومت استبدادی و مخالفت با مؤلفه‌های نظام دموکراتیک

ژان ژاک روسو در کتاب قرارداد اجتماعی بیان می‌دارد که: "پادشاهان همیشه می‌خواهند مستبد و مطلق‌العنان باشند. نفع آن‌ها در این است که ملت ناتون و بدبخت باشد و هیچ وقت نتواند در مقابل

آنان مقاومت نمایند...". (۱۱) محمدرضا شاه نیز از زمان رسیدن به قدرت بویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از هر فرصتی برای توجیه روش استبدادی خود استفاده می نمود، گاهی تعداد زیاد بیسوادان در کشور را بهانه می کرد، مثلاً وی در مصاحبه ای با اوریانا فالاچی بیان داشته بود که: "باور کنید وقتی سه چهارم ملتی خواندن و نوشتن نمی دانند، جز از راه اقتدار کامل نمی توان اصلاحات کرد." (۱۲) یا در گفتاری دیگر و در مصاحبه ای که به تاریخ ۸ آبان ۱۳۵۵ با روزنامه کیهان انجام داده بود، دمکراسی غرب را پوچ و بی معنی دانسته بود: "دمکراسی، اگر وجود داشته باشد، جز این کاری که ما می کنیم چه میتواند باشد؟ راستی، دمکراسی چیست؟.. (۱۳)

این موارد نشان از آن دارد که محمدرضا شاه در دوران حکومت خود و علی الخصوص دو دهه پایانی آن برای ادامه روش استبدادی و همچنین مخالفت با مؤلفه ها و قواعد دمکراتیک از هیچ کوششی فرو گذار نمی کرد و مخالفین خود را نیز به شدت سرکوب می نمود.

قدرت هرمی:

نظام سیاسی محمدرضا شاه، فردی، مطلقه و مبتنی بر سلسله مراتب شدید قدرت بود. شاه هرم قدرتی را بنا نهاده بود که خود در رأس آن و درباریان، نخبگان سیاسی و نظامی، بوروکرات ها و ... در لایه های بعدی هرم قدرت قرار می گرفتند. هر لایه این هرم قدرت نسبت به لایه های پایینی از قدرت بیشتر و نسبت به لایه های بالایی از قدرت کمتری برخوردار بود. این لایه ها همانند حلقه های یک زنجیر به یکدیگر وابسته و به رأس هرم متصل می شدند. همه به نوعی به کانون قدرت وابسته بودند. بدین ترتیب شاه به عنوان تنها مرجع تصمیم گیری نظام سیاسی ایران، رفتار و اعمال لایه های دیگر هرم را تحت نظارت و کنترل خود داشت. در نتیجه اطاعت محض از شاه، تملق و چاپلوسی، دروغگویی و دسیسه چینی، و بالاخره خودسانسوری، رشد فزاینده ای یافت و موجب تحکیم مبانی هرم قدرت محمدرضا شاه گردید.

سوء استفاده از قدرت و فساد:

در دوران حکومت محمدرضا شاه، خصوصاً دهه ۱۳۵۰ هم شاهد انحصارات و مالکیت های دولتی هستیم و هم شبه انحصارات و مالکیت های فردی مقامات دولتی بخصوص شاه و درباریان. درآمدهای سرشار نفتی در دهه ۱۳۵۰ فساد رسمی را به سطحی بی سابقه رساند. هزینه واقعی برخی پروژه های دولتی به علت فساد گاهی تا بیست برابر برآورد اولیه افزایش می یافت. (۱۴) در گزارشی از سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) در دهه ۱۹۷۰، دربار شاهنشاهی "مرکز هرزگی، شرارت، فساد، زد و بند و اعمال نفوذ" توصیف شد. علی امینی (نخست وزیر در سال های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲) و نیز داریوش همایون (وزیر اطلاعات در سال های ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸) به گروهی از افراد غیرقابل دسترسی که هیچ گونه محدودیتی در اعمال قدرت و نفوذ اقتصادی نداشتند، اشاره می کنند. سیا در گزارش خود در سال ۱۹۷۶ اعلام کرد که "شاهزاده اشرف، خواهر دوقلوی شاه شهرتی افسانه ای در زمینه فساد مالی دارد و یادآوری نمود که پسر

وی شهرام، دلالی همه کاره است که تقریباً در بیست شرکت سهم دارد و برخی از این شرکت ها پوششی برای معاملات شبه قانونی اشرف فراهم می آورد." (۱۵).

هانتینگتون در زمینه گسترش فساد معتقد است در دولت هایی که احزاب سیاسی کارآمدی ندارند و در جوامعی که مصالح فرد، خانواده، جرگه یا قبیله چیرگی دارند، فساد از هر جای دیگر رواج بیشتری دارد. در یک جامعه سیاسی دستخوش نوسازی نیز هرچه احزاب سیاسی ضعیف تر و ناپذیرفته تر باشند، احتمال فساد بیشتر است، وی سپس اضافه می کند که در کشورهایی چون ایران شاهنشاهی که احزاب در بهترین حالت جنبه ای نیمه قانونی داشته اند، فساد به خاطر مصالح فردی و خانوادگی رواج داشته است.

در چنین شرایطی نخبگان نقش های نهادی شان را تابع درخواست های غیر نهادی می سازند. از آن جا که فساد در جهت تضعیف یا دوام ضعف دیوان سالاری دولتی عمل می کند، با رشد سیاسی ناسازگار است. (۱۶)

۲. نخبگان قوه مجریه:

منظور از نخبگان اصلی قوه مجریه، کسانی هستند که به طور رسمی کنترل کابینه و سازمان های اجرایی را در دست داشتند و نخست وزیر، وزراء، معاونین وزرا و... را شامل می شود؛ ویژگی های نظام سیاسی محمدرضا شاه که بیشتر به آن ها پرداخته شد باعث شده بود که قدرت چندان به نخبگان این قوه سپرده نشود. (۱۷) این نخبگان در رقابت شدیدی که بدینسان برای حفظ و استمرار پست یا به دست آوردن پست های جدید در جریان بود، فقط به رضایت شاه توجه داشتند و اگر هم در امورات مملکتی، احساس می نمودند که از شاه خطایی سرزده، با توجه به درسی که از برخورد محمدرضا شاه با نخبگانی که تا حدودی از خود استقلال عمل نشان داده بودند فرا گرفته بودند با سکوت و حتی تشویق کاذب و دروغین و خلاف تفکر واقعی شان، شاه را به ادامه روش نادرست قبلی تشویق می نمودند.

۳. نخبگان قوه مقننه:

از تاریخ تأسیس نظام مشروطیت و استقرار قانون اساسی تا پایان سلطنت محمدرضا شاه بیست و چهار دوره قانونگذاری سپری شد. در این مدت، تحولاتی در ماهیت سیاسی و اجتماعی قوه مقننه به وجود آمد که نیت خوشبینانه و مترقی مشروطه طلبان را زیر سؤال برد.

یکی از تحولاتی که کاهش قدرت مجلس را در پی داشت، تغییری بود که در سال ۱۳۲۸ مجلس مؤسسان قانون اساسی در اصل ۴۸ این قانون به وجود آورد و حق انحلال مجلسین (شورا و سنا) را به شاه داد. اصل تجدید نظر شده فوق بیان می دارد که: "اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می تواند هر یک از مجلسین شورای ملی و سنا را جداگانه یا هر دو مجلس را در آن واحد منحل نمایند..." (۱۸) و بدین ترتیب دو مجلس شورای ملی و سنا به نوعی آلت دست شاه تبدیل شدند. از دیگر عوامل این کاهش قدرت می توان به اعمال نفوذ و تقلبی اشاره کرد که شخص شاه و اطرافیان وی در انتخابات مجلس

اعمال می نمودند. مجلس سنا نیز که نیمی از نمایندگان آن به موجب قانون اساسی منتخب شخص شاه بودند و نیمی دیگر همانند نمایندگان مجلس شورا از طریق میزان وفاداری به شخص شاه و اعمال تقلب در انتخابات وارد مجلس می شدند نیز وضعی به مراتب بدتر داشت. در میان نخبگان دو مجلس هم همچون نخبگان قوه مجریه، البته با سطحی کمتر چاپلوسی، نان به نرخ روز خوردن و عدم استقلال و بی کفایتی باعث گردید که شاه با گذشت زمان بیش از پیش خود را در جایگاه یک فرمانده و حاکم مطلق تصور نموده و بر شدت خودرأیی و دیکتاتوری خود بیافزاید.

نقش نخبگان سیاسی در توسعه سیاسی ایران ۱۳۵۷-۱۳۳۲:

پیشتر به نظریات اندیشمندان در باب گروه نخبه و توسعه سیاسی پرداختیم، در میان آنها نظریات موسکا در باب گروه نخبه و نظریات هانتینگتون و پای در باب توسعه سیاسی با شرایط و ویژگی های نخبگان و توسعه سیاسی در دوره مورد نظر هم خوانی دارد.

نگرش نخبگان سیاسی به مشارکت سیاسی که از ملزومات اصلی توسعه سیاسی است، در گسترش مشارکت سیاسی در جوامع در حال توسعه مؤثر است؛ زیرا آن ها از وسایل و امکانات زیادی برای تشویق مشارکت مردم در فعالیت های اجتماعی- سیاسی، یا محدود کردن آن ها برخوردارند. (۱۹) در ایران نیز همانند بسیاری از کشورهای در حال توسعه، به طور تاریخی جامعه مدنی ضعیف و استبداد حاکم بوده است. لذا نخبگان سیاسی در غیاب نهادهای مشارکتی کارا و پایدار، از اهمیت بالایی برخوردار بوده اند و مهمترین نقش را در تغییر و دگرگونی یا پویایی و ایستایی جامعه داشته اند. بنابراین، ریشه بسیاری از مسائل و مشکلات، از جمله توسعه نیافتگی سیاسی را باید در عملکرد و خلیقات نخبگان سیاسی جست و جو کرد؛ زیرا آنان نه توسعه یافته بودند، نه توسعه گرا و نه اساساً اعتقادی به مشارکت و نهادهای مشارکتی داشتند. به همین دلیل از شکل گیری، استقرار و فعالیت آزاد نهادهای مشارکتی جلوگیری به عمل آوردند و فرایند مشارکت سیاسی و نهادینگی سیاسی را مختل و توسعه سیاسی را عقیم ساختند؛ به تعبیر دیگر، نخبگان سیاسی در فرایند توسعه سیاسی ایران نقش بازدارنده ای را ایفا کردند.

۱. ممانعت از برگزاری انتخابات آزاد و اعمال تقلب در انتخابات:

انتخابات سالم یکی از ارکان مهم توسعه سیاسی است. همچنین بین انتخابات و سایر نهادهای مشارکتی ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. احزاب سیاسی از جمله این نهادها هستند که مهم ترین نقش خود را به صورت جهت دهی به افکار عمومی، معرفی کاندیدا و رقابت برای کسب قدرت در جریان انتخابات ایفا می کنند. از لحاظ تاریخی نیز احزاب سیاسی همزمان با آئین های انتخاباتی و پارلمانی به وجود آمده اند و توسعه آنان توأمان صورت گرفته است.

علی رغم اهمیتی که انتخابات آزاد در گسترش مشارکت سیاسی، مشروعیت نظام و توسعه سیاسی دارد، در سراسر دوره بعد از سال ۱۳۳۲ حتی یک انتخابات کاملاً آزاد به چشم نمی خورد. تمامی انتخابات

برگزار شده در مقطع زمانی مذکور، با دخالت شاه، نخست وزیر، ساواک و زد و بندها و دخالت های ناروای سایر عوامل حکومتی همراه بود.

انتخابات دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی به گونه ای برگزار شد که در هیچ یک از ادوار بیست گانه مجلس سابقه نداشت. در این دوره از انتخابات که در زمان نخست وزیری اسدالله علم برگزار شد، به دستور شاه کمیسیون سه نفره ای با شرکت علم، حسنعلی منصور و حسین فرودست برای انتخاب نمایندگان مجلس تشکیل شد. در انتخابات فرمایشی مذکور، تنها نام کسانی که در کمیسیون مذکور تصویب شده بود، از صندوق آراء بیرون آمد. در این انتخابات احزاب و گروه های ملی حضور نداشتند. (۲۰) انتخابات مجلس سنا وضع روشنتری داشت، زیرا نفرات قابل انتخاب می بایست شخصاً مورد نظر و تأیید اولیه شاه می بودند، همان طور که سی نفر را به موجب قانون شاه منصوب می کرد، سی نفر انتخابی را هم می بایست دستور انتخاب دهد، در واقع تفاوتی بین سناتورهای انتخابی و انتصابی وجود نداشت. (۲۱)

انتخابات دوره بیست و دوم، بیست و سوم و بیست و چهارم مجلس شورای ملی، در دوره نخست وزیری امیرعباس هویدا انجام گرفت، انتخابات بیست و دوم مجلس شورا، در سال ۱۳۴۶ با شرکت سه حزب ایران نوین، مردم و پان ایرانیست برگزار شد. طبق توافقی که از قبل بین دو حزب ایران نوین و مردم از طریق نخست وزیر به عمل آمده بود، با تقلب در انتخابات سی حوزه در اختیار حزب مردم، چهار حوزه به حزب پان ایرانیست و بقیه حوزه ها به حزب ایران نوین تعلق گرفت. (۲۲)

انتخابات دوره بیست و سوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۵۰ انجام گرفت و بازیگران این انتخابات نیز تغییر نکردند، در این دوره از انتخابات برای آخرین بار بود که دو حزب دولتی ایران نوین و مردم فعالیت داشتند، (۲۳) در این انتخابات علاوه بر احزاب و گروه های غیر دولتی، حزب پان ایرانیست نیز به خاطر مخالفت نمایندگان این حزب در مجلس با لایحه اعطای استقلال به بحرین از شرکت در انتخابات محروم گردیده بودند. (۲۴) در این دوره اگرچه به ظاهر منوچهر کلالی دبیرکل حزب ایران نوین بود ولی کارگردان اصلی، امیرعباس هویدا بود، که توانست کاندیدهای دلخواه خود را به مجلس معرفی کند. (۲۵) در انتخابات دوره بیست و چهارم (مجلس رستاخیز) که در تابستان ۱۳۵۴ برگزار شد. دیگر احزاب ایران نوین، مردم و پان ایرانیست هیچ کدام حضور نداشتند و تنها حزب موجود "حزب رستاخیز" بود. شدت اعمال نفوذ و تقلب در این آخرین انتخابات مجلس شورای ملی در دوران سلطنت محمدرضا شاه به حدی بود که حتی خود نمایندگان منتخب نیز در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی از کیفیت برگزاری آن و چگونگی انتخاب خود انتقاد می کردند. در این باره، شاه در مصاحبه ای که پس از اعلام سیستم تک حزبی، با مارگارت لاینگ انجام داد، ضمن اعتراف به اعمال تقلب در انتخابات دوره های قبلی مجلس گفت: "ما دیگر در انتخابات تقلب نمی کنیم. دیگر کسی مجبور نیست تقلب کند." (۲۶)

ممانعت از برگزاری انتخابات آزاد و سالم، مانع از شکل‌گیری مشارکت سیاسی گروه‌های مردم و سیاسی شدن آن‌ها و همچنین قهر گروه‌ها و احزاب سیاسی غیر دولتی با نظام سیاسی و نخبگان سیاسی آن گردید و لاجرم مشارکت سیاسی که یکی از لوازم بسیار مهم توسعه سیاسی در یک کشور است، در ایران دوره محمدرضاشاه و خصوصاً دهه ۱۳۵۰ که با حضور تنها یک حزب دولتی (رستاخیز) و اعمال شدیدترین گونه تقلب صورت گرفت، به واژه ای صوری و بی معنا تبدیل گردید بود.

۲. عدم آزادی مطبوعات (کنترل، نفوذ و اعمال سانسور):

مطبوعات، نماد عینی زندگی اجتماعی و سیاسی یک کشور می‌باشند، که نقش مهمی را در توسعه سیاسی (و همچنین اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی) ایفا می‌کنند.

از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷، مطبوعات دوره‌های مختلفی را سپری کردند، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا خرداد ۱۳۴۲، مطبوعات با اینکه از طرف ساواک کنترل و سانسور می‌شدند، آزادی نسبی داشتند. آزادی مطبوعات در زمان نخست‌وزیری علی امینی در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ به حد اعلی رسید و بعد از صدارت امینی در اوایل حکومت اسدالله علم نیز آزادی نسبی وجود داشت. تا اینکه در سال ۱۳۴۲ و بعد از قیام پانزده خرداد، فشار بر مطبوعات افزایش یافت و از این دوران، اختناق و سانسور تا سال ۱۳۵۶ ادامه یافت. در سال ۱۳۵۷ با اعلام فضای باز سیاسی دوران تازه‌ای در حیات مطبوعات ایران آغاز گردید و در اواسط سال ۱۳۵۷ سانسور بر مطبوعات به کلی از میان برداشته شد. (۲۷)

امیرعباس هویدا در نخستین سال‌های نخست‌وزیری خود با مطبوعات از در دوستی درآمد و با آن‌ها حشر و نشر زیادی داشت، ولی در سال‌های آخر صدارت خود به تدریج از آن‌ها کناره گرفت و در ظاهر رعایت احترام را می‌کرد، تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۵۳ تصمیم به لغو بیش از پنجاه روزنامه و مجله گرفت و برای این کار با دکتر داریوش همایون، مدیر روزنامه آیندگان طرح انهدام مطبوعات را پی‌ریزی کرده و به مرحله اجرا درآورد. بدین ترتیب تعدادی از روزنامه‌ها و مجلات باقی‌مانده نیز تحت سانسور شدید قرار گرفتند. (۲۸)

سانسور و فشار در این دوره بر روی مطبوعات و کتب از طریق اداره مطبوعات فرمانداری نظامی و ادارات متعدد ساواک و یا مقامات وزارت اطلاعات و دفتر نگارش وزارت فرهنگ و هنر، و با به کار بردن شیوه‌های خشونت آمیز و حيله گرایانه‌ای از قبیل ارباب و حبس و تهدید و بیکار کردن و ممنوع‌القول نمودن روزنامه‌نگاران با مقاله فرستادن و حق‌السکوت پرداختن و سر‌دبیر گماشتن و توقیف روزنامه‌ها و تعطیل کردن مؤسسات مطبوعاتی و نشر کتاب، اعمال می‌شد و به این ترتیب سیاه‌ترین دوران اختناق فکری تاریخ معاصر ایران را پدید آورده بود. (۲۹) نخبگان سیاسی در این دوره نه تنها، از فعالیت مطبوعات مستقل جلوگیری نمودند، بلکه با این عمل خود در سطحی بالاتر جلوی مشارکت سیاسی و توسعه سیاسی را نیز سد نموده و ضربه‌های شدیدی را بر آن وارد ساختند.

۳. عدم آزادی و سرکوب احزاب و دسته جات سیاسی:

احزاب سیاسی لازمه نظام های سیاسی مردم سالار و توسعه یافته هستند. وجود، تعدد و استقلال احزاب سیاسی، ارتباط مستقیمی با توسعه سیاسی یک کشور دارد. امروزه در جوامع توسعه یافته، احزاب به عنوان نهادهای مستقل حکومتی و یکی از بازیگران اصلی صحنه سیاسی، کار ویژه های متعددی را ایفا می کنند و از آن جمله می توان به اطلاع رسانی، شکل دادن به افکار عمومی، آموزش سیاسی، تربیت و پرورش مدیران، دفاع از منافع افراد و گروه ها و رقابت برای کسب قدرت اشاره کرد. (۳۰) مجموعه کار ویژه های فوق، باعث ترغیب مشارکت سیاسی مردم و همچنین افزایش توانمندی ها و ظرفیت نظام سیاسی می شود و تداوم آن توسعه سیاسی را به همراه می آورد. در ایران در دوره مورد نظر کمتر حزبی که قادر به ایفای تمامی این کار ویژه ها باشد، به وجود آمده بود.

مسئله نارضایتی مردم از سیاست و فشاری که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به وجود آمده بود و همچنین عدم مشروطیت رژیم باعث گردید محمدرضا شاه در سال ۱۳۳۶ دو حزب کاملاً فرمایشی "ملیون و مردم" را به وجود آورد. اعلام موجودیت این دو حزب به اندازه ای مسخره بود که حتی رهبران و اعضای اصلی آن نمی دانستند تفاوت آن ها در کجاست. شاه درباره تشکیل این احزاب به تاریخ سوم اردیبهشت ۱۳۳۶ خطاب به سناتورها گفته بود: "مفهوم دموکراسی، آزادی مردم در اظهار عقیده و تشکیل احزاب است و حالا که احزاب را تشکیل داده ایم، دموکراسی داریم." از نظر او آزادی، یعنی حضور در احزاب دولتی مردم یا ملیون. (۳۱)

با به قدرت رسیدن دکتر علی امینی در سال ۱۳۴۰، اگرچه شرایط بالنسبه مطلوبی برای فعالیت احزاب و دسته جات سیاسی و از جمله جبهه ملی فراهم آمد، ولی سقوط امینی در سال ۱۳۴۱ منجر به انتقال مجدد قدرت به طور کامل به شاه شد و به تدریج و بالاخص به دنبال سرکوبی قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲، فشار بر اپوزیسیون و احزاب مخالف شدت گرفت و جبهه ملی نیز عملاً از سال ۱۳۴۴ مجدداً به گوشه انزوا پناه برد. (۳۲)

رژیم محمدرضا شاه و نخبگان سیاسی آن، حتی تشکل های سیاسی مخالف خارج از کشور را نیز نمی توانستند تحمل کنند، از جمله این تشکل های سیاسی می توان به کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی و انجمن اسلامی دانشجویان خارج از کشور اشاره نمود. رژیم با توسل به ترفندها و توطئه های مختلف، از جمله ایجاد محدودیت های حقوقی، نفوذ دادن مأموران ساواک، ایجاد درگیری ها و اختلافات مرامی و عقیدتی این تشکل ها را تضعیف نمود و به سرایشی پراکندگی و انحلال کشاند.

محمدرضا شاه همیشه سعی می کرد تا اقدامات مخالفینش را کوچک و بی اهمیت جلوه دهد، وی در اوایل سال ۱۳۵۴ با اطمینان به خبرنگاران خارجی گفت: "مخالفان به مشت نیهیلیست، آنارشیست و کمونیست محدود می شوند." شاه که از شکست حزب ایران نوین و خفتگی تقریبی حزب مردم برای جلب پشتیبانی از سیاست خود، دچار سرخوردگی شده بود و حتی نمی خواست انتقاد محدودی را که خواه

و ناخواه در سیستم دو حزبی پدید می آید، تحمل کند، ناگهان در سال ۱۳۵۳، ایجاد یک سیستم تک حزبی (حزب رستاخیز مردم ایران) را اعلام داشت، متعاقب تصمیم برای تشکیل این حزب، بلافاصله احزاب ایران نوین، مردم و پان ایرانیست و ... انحلال خود را اعلام داشتند و به دستور شاه در حزب واحد (رستاخیز) جذب شدند. تاسیس یک حزب واحد و سراسری، اقدام دیگری بود در راستای متمرکز ساختن هرچه بیشتر نظام سیاسی، و از تبعات ایجاد این تمرکز، سرکوب بیش از پیش احزاب و گروه های سیاسی در اوایل دهه ۱۳۵۰ بود.

همراه با ایجاد این احزاب دولتی ابزار گونه و صورتی توسط محمدرضا شاه و سرکوبی دیگر احزاب و دسته جات سیاسی در اواخر دهه ۱۳۴۰ و به ویژه اوایل دهه ی ۱۳۵۰ دیگر نمی توان از مشارکت سیاسی گسترده مردم و احزاب سیاسی در روند مسائل جاری مملکتی و در کنار آن توسعه سیاسی، سخنی به میان آورد.

نتیجه گیری:

نخبگان سیاسی در این نوشتار وبا تاکیدى که بر نظرات گائتانو موسکا در این زمینه داشتیم، شخصیت‌هایی را در بر می‌گیرد که مقامات و مناصب برجسته سیاسی را در اختیار داشته و در ایران دوره پهلوی دوم شامل شاه، نخبگان قوه مجریه و نخبگان قوه مقننه می گردد. توسعه سیاسی نیز با توجه به نظریات هانتینگتون و پای به روند گسترش مشارکت سیاسی شهروندان و سیاسی شدن آنها در قالب نهادهای مشارکتی و افزایش توان پاسخگویی نظام سیاسی به نیازها و تقاضاهای مردم اطلاق می گردد. اینان کلید توسعه سیاسی در یک جامعه را در توسعه دموکراتیک آن جامعه می دانند. لذا در این زمینه و در مسیر نمود یافتن این مشارکت باید نهادهایی همچون احزاب و تشکلهای آزاد و مستقل، مطبوعات آزاد و همچنین انتخابات آزاد وجود داشته باشند تا همچون پلی میان مردم و نظام سیاسی قرار گرفته و خواسته ها و نظریات مردم رابه نظام سیاسی منتقل سازند. حال با توجه به این چهارچوب و در بررسی نقش نخبگان سیاسی ایران در دوره تاریخی ۱۳۵۷-۱۳۳۲ می توان بیان داشت که نخبگان سیاسی مذکور هیچ ارزشی برای توسعه سیاسی و دموکراتیک جامعه قائل نبودند. در رأس این نخبگان، شاه با ویژگیهایی همچون روحیه استبدادی و قدرت خواهی مطلق و سیری ناپذیر، ضدیت با نهادهای مشارکت سیاسی و تملق دوستی قرار داشت و در رده های بعدی این نظام سلسله مراتبی و هرمی شکل دیگر نخبگان سیاسی با ویژگیهایی مانند تملق گویی و چاپلوسی، عدم استقلال و اطاعت محض، بی کفایتی و نان به نرخ روز خوردن قرار داشتند. این رقابت جدی و سرسختانه ای که میان نخبگان سیاسی، برای جلب نظر شاه وجود داشت باعث می گشت که شاه هر چه بیشتر به اینکه با کفایت ترین، بهترین و عاقلترین حاکم سیاسی در دنیا است اعتقاد پیدا کند و با دید تحقیر آمیزی که به ملت و دیگر نخبگان سیاسی داشت، بر شدت استبداد خود بیافزاید و در همان حال از استقلال و نقش مجموعه هایی که دیگر نخبگان در درون

آن فعالیت می کردند، کاسته گردد. در مرتبه ای پایینتر از شاه، دیگر نخبگان سیاسی نیز به تبع و به پیروی از شاه با هرگونه مشارکت سیاسی و سیاسی شدن مردم مخالفت می کردند زیرا در این نظام استبدادی و هرم قدرتی که ایجاد شده بود، هرگونه مخالفت با راس مجموعه، مخالفت با دیگر اعضای مجموعه را نیز در بر داشت. چنین وضعیتی شدیداً با توسعه سیاسی و دموکراتیک در تضاد قرار می گیرد، یعنی هرچه به میزان این استبداد و تمرکز قدرت افزوده شود از میزان توسعه سیاسی کاسته می گردد و اگرچه پیرو همین نسبت و از سوی دیگر مشارکت سیاسی و سیاسی شدن مردم که در قالب نهادهایی همچون انتخابات، احزاب و مطبوعات جلوه می کند، از جمله مولفه های مهمی تلقی می گردد که می تواند این استبداد را با محدودیتهایی مواجه سازد، اما در دوره مورد اشاره از آنجایی که شاه و دیگر نخبگان سیاسی با ایجاد هر گونه مانع و محدودیتی در قدرتشان به شدت مخالفت می کردند بنابراین در طول این سالها حتی یک انتخابات کاملاً سالم و آزاد برگزار نگردید، روزنامه های مستقل با انواع و اقسام کنترل و اعمال نفوذ و سانسور و ارعاب و تهدید مواجه بودند، احزاب و دسته جات سیاسی مستقل نیز به شدت سرکوب شده و با انواع محدودیتهای سنگ اندازیه، عملاً قادر به فعالیت نبودند. با از بین رفتن اینگونه نهادهای مشارکتی، بالطبع مشارکت سیاسی و در درجه ای بالاتر توسعه سیاسی در این دوره به حالتی ایستا درآمد. در کلامی نهایی می توان بیان داشت که نخبگان سیاسی در همه دوره ها و در همه جوامع نقش بسیار حساس و مهمی در توسعه یا عدم توسعه سیاسی یک جامعه ایفا می نمایند. در این راستا و در ارتباط با نخبگان سیاسی ایران در دوره مذکور می توان ابراز داشت که آنها معتقد به توسعه سیاسی نبودند و علی رغم توسعه و تحولی که در زمینه های اقتصادی، زیربنایی و اجتماعی در جامعه ایران در حال تکوین بود، کوچکترین نشانه ای از مشارکت سیاسی که از لوازم اصلی توسعه سیاسی است وجود نداشت.

فهرست منابع و مآخذ:

۱. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶)، ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، چاپ اول، تهران: قومس. ۱۴-۱۷
۲. باتامور، تی بی (۱۳۷۷)، نخبگان و جامعه، ترجمه: علیرضا طیب، چاپ اول، تهران: شیرازه. ۱-۲
۳. کاوالی، لوچانو (۱۳۷۶)، دگرگونی اجتماعی از دیدگاه گاتانوموسکا، ترجمه: حسین افشار، چاپ اول، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی. ۱۰-۱۱
۴. همان. ۱۱-۱۷
۵. رزاقی حسنکلائی، فضل الله (۱۳۷۸)، بررسی نقش نخبگان سیاسی در توسعه سیاسی ایران ۱۳۵۷-۱۳۴۱، تهران، رساله فوق لیسانس علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی. ۲۲-۲۳
۶. قوام، عبدالعلی (۱۳۷۱)، توسعه سیاسی و تحول اداری، چاپ دوم، تهران: نشر قومس. ۱۰
۷. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه: محسن ثلاثی، چاپ اول، تهران: علم. ۵۹
8. Tachau, Frank (1975), political Elites and political development in the Middle East, Cambridge: Scheck man.P 3
۹. زونیس، ماروین (۱۳۸۷)، روانشناسی نخبگان سیاسی ایران، ترجمه: پرویز صالحی - سلیمان امین زاده - زهرا البادی، چاپ اول، تهران: چاپخش. ۳۳-۳۴
۱۰. پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۹)، مأموریت برای وطن، چاپ پنجم، تهران: بنیاد ترجمه و نشر کتاب. ۶۶۲-۶۶۱
۱۱. روسو، ژان ژاک (۱۳۴۰)، قرارداد اجتماعی، ترجمه: عنایت الله شکیبیپور، تهران: فرخی. ۷۳
۱۲. فالاجی، اوریانا (۱۳۵۷)، مصاحبه با تاریخ، ترجمه: پیروزملکی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر. ۱۱
13. Hoveyda, Fereydon (1980), The Fall of the Shah, London: widened & Nicholson. 26-27
۱۴. دلاور، ابوذر (۱۳۸۷)، "فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در دوره پهلوی دوم"، فصلنامه گفتگو، شماره ۵۲.
۱۵. کاتوزیان، همایون (۱۳۷۹)، "رژیمهای سلطانی، مورد رژیم پهلوی در ایران"، ترجمه: امیرمحمدحاجی یوسفی و محمدسعید قانعی نجفی، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۵۴-۱۵۳.
۱۶. دلاور، همان. ۱۱۸
۱۷. ازغندی، همان. ۱۲۲-۱۲۱
۱۸. شجیعی، زهرا (۱۳۷۲)، نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران: سخن. ۴۴۳
۱۹. امین زاده، محسن (۱۳۷۶)، "توسعه سیاسی"، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۱۸-۱۱۷.
۲۰. فرودست، حسین (۱۳۵۷)، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، چاپ پنجم، تهران: اطلاعات. ۲۵۷

۲۱. ذاکر حسین، عبدالرحیم (۱۳۷۰)، مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، تهران: دانشگاه تهران. ۸۶
۲۲. اختریان، محمد (۱۳۷۵)، نقش امیرعباس هویدا در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، چاپ اول، تهران: نشر قومس. ۸۶
۲۳. همان. ۹۰
۲۴. عاقلی، باقر (۱۳۷۴)، نخست وزیران ایران، چاپ دوم، تهران: جاویدان. ۱۰۴
۲۵. اختریان، همان. ۹۱-۹۰
۲۶. رزاقی حسنکلائی، همان. ۱۵۳-۱۵۲
۲۷. طلوعی، محمود (۱۳۷۳)، بازیگران عصر پهلوی (از فروغی تا فرودست)، جلد دوم، تهران: علم. ۷۹۱
۲۸. اختریان، همان. ۱۵۳
۲۹. ذاکر حسین، همان. ۴۲۳-۴۲۲
۳۰. رزاقی حسنکلائی، همان. ۱۲۸-۱۲۷
۳۱. ذاکر حسین، همان. ۴۱۱
۳۲. زبیاکلام، صادق (۱۳۸۰)، مقدمه ای بر انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، تهران: روزنه. ۲۴۵-۲۴۴